

## رنگِ شوخی و بوی هزل در غزلستان بیدل

محمد افسر رهبین\*

شوخی به‌عنوان یکی از چشم‌اندازهای درخور توجه همواره در ادبیات فارسی‌دری جایگاه ویژه‌یی داشته و پیشینه شعر و نثر این زبان در بسا زمینه‌ها از لطیفه و طنز و مطایبه سرشار است.

با رویکرد به آثار ماندگار سخنوران و نویسندگان زبان فارسی‌دری، به‌سادگی می‌توان دریافت نمود که شوخی و طنز به‌گونه ابزار و دستاویز مهم و کارآمد، در القای پیام به‌خواننده، نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

طنز و مطایبه در حوزه زبان فارسی از روزگاران خیلی پیشین به‌این سو راه یافته و در سراپرده سرود و سخن این دیاران درجعه گشوده است، به‌دوگونه زیرین:

۱. در ادبیات عامیانه که بخشی از فرهنگ مردمی را دربرگیرنده است، شوخی و طنز به‌مثابه عنصر کنایی و انتقادی عمل نموده و پنداشت‌های مردمی را در مورد پدیده‌ها و رخدادهای اجتماعی بازتاب می‌دهد، که زمینه این‌گونه شوخی‌ها و طنزها را در لطیفه‌های ملّا نصرالدین و سرودهای مردمی و محلی بازیافته می‌توانیم.

۲. در ادبیات تفکری، شوخی و طنز همچنان در هردو زمینه «شعر و نثر» ورود یافته و سراینده‌گان و خامه‌پردازان، با دیدگاه‌های انتقادی که هر از چندگاه با هجو و هزل نیز آمیخته است به‌مطایبه و شوخی پرداخته‌اند. از همین جاست که شوخی در شعر، سبب پدیدآمدن «شعر هجایی» گردید و

گسترش شوخی در نبشته‌های مشور. طنز را به‌عنوان نوع ادبی شاخصی در ادبیات فارسی موقعیت بخشید.

پرداختن به شوخی و آفرینش طنز نزد سرودپردازان و سخنوران زبان فارسی از دو حالت بیرون نبوده است. نخست اینکه، شاعر فطرتاً طبع شوخی داشته و به‌سرایش اشعار شوخی‌آمیز و هجایی پرداخته است، چون عبید زاکانی، که شمار این قماش شاعران اندک است. دو دیگر، شاعرانی که هر از چند گاه و در موارد ویژه و درخور نظر، طنز و مطایبه را در سروده‌هایشان راه داده‌اند، که این گروه از شاعران بی‌شمارند.

انتقاد و اعتراض، خاستگاه اصلی شعر شوخی را می‌سازد و سرایشگران از این راه به‌بیان کاستی‌های اجتماعی و هجو و هزل ناگواری‌های اخلاقی پرداخته‌اند. استبداد دولت‌داران، خشونت قدرتمندان و عصبیت‌ها و بنیادگرایی‌های مذهبیان، انگیزه‌های بنیادین پدید آمدن شوخی و هزل در ادبیات فارسی دری را می‌سازد و بنا بر گفته‌ای: "در ادواری که خشونت ارباب قدرت دهان‌ها را می‌بندد و بی‌رسمی‌های زمانه حکومت وجدان و اخلاق را منسوخ می‌کند توجه به طنز و ظرافت رواج بیشتر می‌یابد."<sup>۱</sup>

ادبیات عرفانی که بخش زیادی از ادبیات را می‌سازد، در بعضی موارد سرشار از طنز و اعتراض است. "توگد حقیقی طنز. در دوران پس از اسلام، به‌خصوص طی قرون ششم و هشتم هجری در ادبیات صوفیه رخ می‌دهد... و حکایت از طغیان انسانی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌تواند ساکت بنشیند."<sup>۲</sup>

میرزا عبدالقادر بیدل یکی از این طغیان‌گران است که طنز را به‌حیث بهترین وسیله کارآمد غزل عرفانی، در جهت اعتراض و انتقاد از ناهنجاری‌های اجتماعی به‌کار گرفته است. وی در غزل‌های خویش، دلچسپی و گرایش گرمی به طنزپردازی و شوخیگری نشان داده و از مطایبه به‌مثابه عنصر جالب و مهم شعری سود جسته است. دیدگاه

۱. بیدل دهلوی. میرزا عبدالقادر: *غزلیات بیدل*، مطبعة معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۱۰۹۵.  
 ۲. زرین کوب بروجردی، دکتر عبدالحسین: *از گذشته ادبی ایران*، انتشارات الهدی، بخش ۴۰، ص ۱۵۵.

عرفانی بیدل که واریزهٔ تخیل بلند شاعر را به همراه دارد، طنز را با پیرایش‌های ظریف مکتب هندی آراسته و با بیان منحصر به خویش آرایه داده است.

شوخیگری در غزل‌های بیدل را به دوگونه زیرین می‌توان باز شناخت:

۱. نیشخندها یا شوخی با مسائل عام و ناهنجاری‌های اجتماعی:

بیدل در نیشخندها بر ناگواری‌ها و چالش‌های همه‌گیر اجتماعی انگشت می‌گیرد و با تمام دل‌سردی «به‌مردان عصر» یا به‌تعبیر دیگر به ذن کثوت‌های روزگار نیشخند می‌زند، اینگونه:

دعوی مردان این عصر انفعالی بیش نیست

شیر می‌غرتند و چون وا می‌رسی بزرگاله‌اند

سرد شد دل از دم این پهلووانان غرور

رستم‌اند اما بغل پرورده‌های خاله‌اند

بیدل، از خُرد و بزرگ آن به که برداری نظر

دور گاوان رفت و اکنون حاضران گوساله‌اند

این شگرد کار که نوعی بینش اومانیستی شاعر را نیز به همراه دارد، بازتابی است از دگرگونی و بی‌تابی شاعر در برابر ناگواری‌های عصری که مردان آن هویت مُرده و بزرگاله صفت‌اند و با همهٔ رستم‌نمایی‌ها و پهلوان فروشی‌ها، کودک و بغل گیراند. از اینجاست که شاعر دل‌سرد و دل افتاده، که عنصر حسّاس جامعهٔ خود است، از نابسامانی و ناهنجاری به‌ستوه می‌آید و مضحکهٔ روزگار خویش را بر پوست زمان ترسیم می‌ماند. پر روشن است که منظور بیدل از «خُرد و بزرگ» در اینجا دولتمردان عصراند، این رعایا و نیازمندان‌اند که بر اُمرا و حکام نظر داراستند.

بیدل در میدان طنز چنان تاختن می‌گیرد و پرطغیان می‌کند که جولان احساسات او را به دام هجو و هزل می‌افکند، چون:

به‌هوش باش که دیوانگان غرّهٔ دولت

مرس کُسته سگ‌اند، بی‌قلاده به هر سو<sup>۱</sup>

یا:

ز بی مغزی شکوه سلطنت شد ننگ کناسی

به جای استخوان کُمه خورده می گردد هُما اینجا<sup>۱</sup>

یا:

به خوان نعمت اهل دول ننگ است خو کردن

اگر آدم سرشستی در چراگاه خران مگذر<sup>۲</sup>

یا:

استخوان چرب و خشکی هست کز خاصیتش

سگ توجه بر گدا دارد، هما بر پادشاه<sup>۳</sup>

وقتی «دیوانگان غرّه دولت» با غریب جهانخوارگی، زمین سبز خدا را بر بندگان خدا

دوزخ می سازند و تخت های سلطنت شان را از خون آدم ها آرایش می دهند، آیا شاعر

حق ندارد آنان را «سگان مرس گُسته» بخواند؟ که هزار حق باد او را!

آخر آن «مرس گسستگانی» که دیوانه وار به هست و بود انسان ها می نازند و کشتی

و قدرت و استیلایشان را در دریای خون ملت ها شناسی می دهند، چه تعریفی از

آدمیت دارند، تا کرامتی که ندارند از هزل و هجو بیدل و بیدلان محفوظ بماند؟!

مال پرستان و زراندوزان و جاه طلبان، در هر روزگاری منظور نظرهای خام بوده اند.

بیدل وقتی نگاه می کند که مال و جاه معیار آدمیت گردیده است و آزمندان و

حریصان خران مال و منال اند، رسم روزگار را اینگونه به سخره می گردد:

امروز قدر هر کس مقدار مال و جاه است

آدم نمی توان گفت آن را که خر نباشد<sup>۴</sup>

۲. ریشخندها یا سالوس ستیزی و اعتراض به زهد ریایی و ریاکاران:

این طرز مطایبات بیدل که در بیشتر غزل های او راه یافته است، سالوسیان و زهاد

ریاکار را مورد هجوم می دهد، که بر بنیاد همین دلیل، این گونه از طنزهای بیدل را

ریشخندها نام نهادیم. چون:

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

این قدر ریش چه معنی دارد؟ غیر تشویش چه معنی دارد؟  
 آدمی خرس چه ظلم است آخر مرد حق عیش چه معنی دارد؟  
 حذر از زاهد مسواک به سر عقرب و نیش چه معنی دارد؟  
 دعوی پوچ به این سامان ریش نرود پیش چه معنی دارد؟  
 یک نخود کله و صد من دستار این کم و بیش چه معنی دارد؟  
 شیخ بر عرش نپرد چه کند غیر پر ریش چه معنی دارد؟

بیدل اینجا همه ریش است و فش است

ملت و کیش چه معنی دارد؟<sup>۱</sup>

ریشخند بیدل بر ریش و پُرتاختن او بر ریشوان. چنانکه آمد، هیچ گاهی مخاطب عام را در نظر نداشته است بل: منظور شاعر آن گروه از ریش گذاران و دستارداران و زاهدان و واعظان ریاکار و خرقره پوشان و محتسبان و فقیهانی است که «مال اوقاف را روا می خورند و می: را ناروا می نوشند و راست می نشینند و کج می فرمایند. به گفته حافظ:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد

که می حرام، ولی به ز مال اوقاف است<sup>۲</sup>

بیدل از آن هم پیشتر می تازد:

ز آدمی چه معاش است، همجوالی خرس

تلاش صنوف و تمد زندگانی هوس است

چه لازم است به شیخی علاقه دستار

خری به شاخ رساندن جوانی هوس است

غبار عبرت سرچنگهای خرس بگیر

که ریش گاوی و این شانه رانی هوس است

ز تازیانه و چوب آنچه مایه اثر است

برای کون خران میهمانی هوس است<sup>۳</sup>

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

سالوس ستیزی و زهدکوبی، دیدگاه منحصر به بیدل نیست بل، بیدل در این شگرد به حافظ چشم داشته است، همچنان که حافظ به پیشینیان خود. سده‌ها پیشتر از بیدل و سالها قبل از حافظ، شاعر ناشناخته‌ی سروده است:

آنها که بنای زهد بر زرق نهند      آیند و میان من و می فرق نهند  
بر فرق نهم خروس می را پس از این      گر همچو خروسم ازه بر فرق نهند<sup>۱</sup>  
مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نیز پیش از حافظ خود را از توبه و زهد و تقوی فارغ نموده و ساقی را صدا زده است:

هله ساقی قدحی ده ز می رنگینم      تا که در دیر مغان روی حقیقت بینم  
توبه بشکسته‌ام ای دل که به کام دل خود      دو سه روزی به‌در میکده خوش بنشینم  
فارغ از توبه و زهد و ورع و تقوایم      زانکه من مصلحت خویش در این می بینم  
ترک سالوسی و زرقی و شیخی بکنم      تا دهد ساقی خمخانه یکی در دینم<sup>۲</sup>  
حافظ بی‌گمان، سالوس ستیزی و زندگی را به‌اوج برده است و یکی از ابر قهرمانان این ستیز است، چنانکه کمتر سروده او را از این درگیری خالی می‌یابیم. چون:

می صوفی افگن کجا می فروشد      که در تاهم از دست زهد رایبی<sup>۳</sup>

ی:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست<sup>۴</sup>

همچنان صائب که چندی پیشتر از بیدل به‌ناموزی رسیده و هم دبستان او نیز بوده است، از ظاهرپرستی مردم و محراب‌گرایی زاهد تعریفی به‌این گونه ارائه می‌دهد:

دری که بر رخ زاهد ز گل بر آوردند  
به چشم مردم ظاهرپرست محراب است<sup>۵</sup>

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل، ص ۴۱۶.

۲. همان خلیل شروانی، نزهة المجالس، به تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی، ص ۱۷۶.

۳. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۴. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشیدی.

۵. همان.

اما آنچه زهد زدایی بیدل را از دیگران متمایز می‌سازد همین شوخیگری و هجو و استهجان مفرط است و همانگونه که زاهدان و واعظان روزگار او در ظاهرپرستی و سالوس به افراط رسیده‌اند، شاعر روزگار به‌همانسان در هجو آنان به شوخیگری مفرط پیوسته است.

گفتیم که بیدل در ریشخندهایش بیشترین بر زاهدان ریاکار و مفتیان خطاکار می‌تازد و هرچند سخن را با مزاح و شوخی ساده می‌آغازد، به سرخ‌زبانی و تند می‌گراید و سرانجام سخن، ابیاتی اینگونه عرضه می‌دارد:

خیال خلد تو زاهد طویله‌آرایی است خری رها کن اگر بایدت شدن آدم<sup>۱</sup>

یا:

برهم زدن سلسلهٔ ریش محال است

عمریست که همصحبت خرس و بز و میشیم<sup>۲</sup>

یا:

بر شیخ دکانداری ریش است مسلم خرس این همه سوداگر پشمینه نباشد<sup>۳</sup>

بیدل ریشخندی را به‌اینجا رها نمی‌کند، بل می‌خواهد کالای مقلوب این گروه را به طشت طنز اندازد و به حساب یک یکشان برسد، اینگونه:

از علت مشایخ و اطوارشان می‌رسد بالفعل طینت نر این قوم ماده است

هر جا مؤذنیست به حکم صلاح شرع در ریش محتسب بچه‌اش را نهاده است

اینجا خیال گنبد عمامه هیچ نیست بار سرین به گردن واعظ فتاده است

زاهد کجا و طاعت یزدانش از کجا در وضع سجده شیوهٔ خاصش اراده است

رعنائی امام ندارد سر نماز می‌نازد از عصا که به دستش چه داده است<sup>۴</sup>

غزل بیدل در ریشخندها لطافت و سترگی خود را از دست می‌دهد و دریغ که در چنین موارد، کار سخن بیدل به‌ابتدال می‌کشد و به‌نظر نگارنده غزل او باردیف که دارد؟» از جمله تندترین‌های این ریشخندهاست، با این آغاز:

۱. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.

۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بیدل.

۳. همان.

۴. همان.

این دور دور حیض است، وضع متین که دارد؟

بادِ بروت مردی، غیر از سُرین که دارد؟<sup>۱</sup>

که از این به بعد تا انتهای غزل، شرم شنیدن دارد.

با این نکته، نمی‌توانم اشاره نویسنده گرانقدر (مرحوم) حسن حسینی را موافق

باشم که ضمن توضیح «صور عواطف بیدل» این چنین فرمایشی دارد:

«و این شوخ و سنگی، گاه حتی سر به طنز و خنده - که بیدل را با آن چندان

کاری نیست» نیز می‌کشد و غزل «تا به گردن» او را نمونه می‌آورد که با این

مصراع آغاز می‌گردد:

از خودسری مچینید ادبار تا به گردن

خلقیست زین چنین سر بیزار تا به گردن<sup>۲</sup>

اگر به اشتباه نرفته باشم، بیدل در جمع شاعران عارف، کسی است که در موارد

بسیاری به طنز - آنهم آمیخته با هجو و هزل - پرداخته است و این بخشی از شگرد کار

بیدل را می‌سازد.

اکنون واریزه گفتار خویش را در این نکات فشرده می‌سازم:

۱. بیدل در غزل‌های خود، بیشتر از دیگر غزل‌سرایان عارف به شوخیگری

پرداخته است.

۲. شوخیگری بیدل، بیشترین با هجو و هزل همراه است.

۳. شوخی‌های بیدل بیشترین در زمینه زهد و زاهدان آمده است.

۴. بیدل در سائوس ستیزی و زهدگریزی بر دیدگاه‌های حافظ نظر دارد. با این

تفاوت که حافظ در برابر زهد و وعظ و شراب کوثر، رندی و پیاله خواهی

را بدیل می‌آورد و این مورد بخشی از روانشناختی شعر حافظ را می‌سازد؛

اما بیدل در کمترین موارد به «شراب ناب» سرگرم می‌کند.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *غزلیات بیدل*.

۲. همان.



۵. بيدل در اين گونه غزل‌ها و مصراع‌ها، شاعري است، احساساتي، سرخ زبان و بهانه‌گير، که اگر ویژگی‌های ساختاری دبستان هندی را کنار گذاريم، در عقب اين شوخيگري‌ها، بيدل ديگري حضور دارد. سرانجام سخن اينکه، بيدل به‌عنوان عارف شاعر متعدّد، در برابر انواع کاستی‌ها و نازاستی‌های اجتماعی قد راست می‌ايستد و در شوخي و هزل خود، آدم‌نمايي را نکوهش می‌نماید و بر انسان‌سازی و انسان‌دوستی و راستکاری و بيرنگی تأکید می‌ورزد که:

معنيم اجزای بيرنگيست بيدل، چون حباب  
اینقدرها شوخي اظهار دارد خامه‌ام<sup>۱</sup>

## منابع

۱. بلخي، مولانا جلال‌الدين محمد مونی: کلیات دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲. بيدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: غزلیات بيدل، مطبعة معارف، کابل، ۱۳۴۱ خورشیدی.
۳. جمال خلیل شروانی. نزّهة‌المجالس، به‌تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی.
۴. زرین‌کوب بروجردي، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات الهدی، بخش ۴۰.
۵. شاملو: حافظ، کابل، ۱۳۶۶ خورشید.
۶. صائب تبریزی، میرزا محمد علی: دیوان صائب تبریزی.